

**سخنان رئیس جمهور در جاکارتا  
پوهنتون  
جاکارتا -- اندونیزیا**

رئیس جمهور: تریما کاسیخ. تریما کاسیخ. بسیار سپاسگزارم. از همه شما متشکرم. سلامت پاگی (کف زدن حضار). برایم بسیار خوشایند است که در اینجا، در پوهنتون اندونیزیا حضور یافته ام. از هیئت مدرسین و کارکنان و محصلان و به دکتر گومیلار روسیلوا سومانتری، از میهمان نوازی تان بسیار تشکر می کنم. (کف زدن حضار).

برای این خوشامد گوئی عالی متشکرم. از شما مردم جاکارتا تشکر می کنم. و از همه مردم اندونیزیا سپاسگزارم.

پولانگ کامچونگ نیج. (کف زدن حضار). بسیار خوشحالم از اینکه توانستم به اندونیزیا سفر کنم و از اینکه میشل هم توانست به من ملحق شود. امسال ما دو آغاز نافرجام داشتیم اما من مصمم بودم از کشوری که برایم بسیار پرمعناست دیدار کنم. متأسفانه این سفر بسیار کوتاه است اما من چشم به انتظارم که یک سال دیگر که اندونیزیا میزبان کنفرانس سران شرق آسیا خواهد بود به این کشور باز آیم. (کف زدن حضار).

پیش از ادامه اظهاراتم باید بگویم که افکار و ادعیه ما متوجه همه آن اتباع اندونیزیا است که به سونامی و انفششان های اخیر گرفتار شدند - خصوصاً کسانی که عزیزان خود را از دست داده اند و آنها که آواره شده اند. می خواهم به همه شما بگویم که طبق معمول، ایالات متحده در مقابله با سوانح طبیعی دوشادوش اندونیزیا ایستاده و ما خوشحال خواهیم بود که از دست ما کمک ضروری بر آید. همانطور که همسایگان به یکدیگر کمک می کنند و خانواده ها به کسانی که منازل خود را از دست داده اند پناه می دهند، می دانم که قدرت و مقاومت مردم اندونیزیا شما را از این سختی سر بلند بیرون می آورد.

اجازه دهید با یک سخن ساده آغاز کنم: *اندونیزیا باگیان داری دیدی سایا* (کف زدن حضار). اندونیزیا جزئی از وجود من است. من زمانی به این کشور آمدم که مادرم با یک تبعه اندونیزیا به نام لولو سوئه تورو ازدواج کرد. من در آن روزگار کودکی مانند همه کودکان دیگر بودم. به دنیائی متفاوت گام نهاده بودم. اما مردم اندونیزیا کاری کردند که من بزودی چنین احساس کردم که اینجا خانه من است.

جاکارتا در آن روزگار بسیار با امروز فرق داشت. این مربوط به سال 1967 و 1968 است که بیشتر شما هنوز به دنیا نیامده بودید. (خنده حضار). شهر جاکارتا پر از ساختمان هائی بود که چند طبقه بیشتر نداشتند. «هوتل اندونیزیا» یکی از معدود ساختمان های بلند بود و فقط یک فروشگاه بزرگ نو به نام «سرینه» وجود داشت. همین و بس! (خنده حضار). مردم با «بتچاک» و «بمو» رفت و آمد می کردند که تعدادشان بیشتر از موتر بود. از سرک ها بزرگ که حالا دارید در آن زمان خبری نبود. به جای آنها عمدتاً راه های قیر نشده و «کامپونگ» وجود داشت.

به این سبب، بود و باش خود را به «میتنگ دالام» منتقل کردیم. (خنده حضار). فراموش نکنید که بسیاری از کسانی که امروز اینجا استند از «میتنگ دالام» آمده بودند. «میتنگ دالام» در آنجا در یک خانه کوچک که بیرونش یک درخت ام داشت زندگی می کردیم. من که سرگرمی ام گودی پرانی و دویدن در امتداد شالیزارها، گرفتن بمبیرک و خریدن «ساتای» و «یاسو» از دستفروشان بود به اندونیزیا عادت کردم. (خنده حضار). هنوز به یاد دارم که فروشنده های دوره گرد صدا می کردند: «ساتای». (خنده حضار) – و «یاسو». (خنده حضار). بیش از هر چیز مردم را به یاد دارم – پیر مردان و پیر زنانی که با لبخند خود به ما خوشامد می گفتند؛ کودکانی که با خارجی مانند همسایه و رفیق رفتار می کردند، و معلمانی که به من کمک کردند درباره این مملکت بیاموزم.

چون اندونیزیا متشکل از هزاران جزیره، دارای صدها لسان، و مردمانی از ده ها منطقه و گروه های قومی بود، دورانی که در اینجا سپری کردم به من آموخت که قدر انسانیت مشترک همه مردمان را بدانم. (کف زدن حضار). و در حالی که پدران من مانند بیشتر مردم اندونیزیا یک مسلمان بود، اعتقاد راسخ داشت که همه ادیان شایسته حرمت اند. به این نحو، او روحیه سازگاری مذهبی را که در قانون اساسی اندونیزیا متبلور است منعکس می ساخت. این روحیه یکی از خصوصیات تعیین کننده و الهام بخش این کشور به شمار می رود. (کف زدن حضار).

من چهار سال در اینجا زندگی کردم - سالیانی که به عالم کودکی من شکل بخشید؛ دورانی که شاهد به دنیا آمدن خواهر بسیار خوبم، مایا، بودم، دورانی که بر مادرم چنان اثر گذاشت که ظرف بیست سالی که از عمرش باقی بود بارها به اندونیزیا بازگشت تا در اینجا زندگی، کار و مسافرت کند و آرمان خویش را که فراهم آوردن فرصت برای قریه های اندونیزیا، بخصوص برای زنان و دختران، بود پیگیری کند. من بسیار مباحثات می کردم (کف زدن حضار). موقعی که رئیس جمهور یودهویونا دیشب در ضیافت شام برای قدردانی از مادرم و زحماتی که کشیده بود، به من از جانب او یک لوحه افتخار داد برایم مایه نهایت افتخار بود و اگر او امروز زنده بود او نیز بسیار احساس مباحثات می کرد زیرا مادرم در تمام عمرش به اندونیزیا و به مردمش علاقه زیاد داشت. (کف زدن حضار).

در چهار دهه ای که از زمان سوار شدن طیاره برای انتقال بود و باش به هاوایی گذشته تغییرات بسیار رخ داده است. اگر از من یا هر یک از هم صنفی هائی که در آن زمان مرا می شناختند پرسید، فکر نمی کنم هیچ یک از ما می توانستیم پیش بینی کنیم که من روزی در مقام رئیس جمهوری آمریکا به جاکارتا بازگردم. (کف زدن حضار). و کمتر کسی می توانست پیشرفت شگفت انگیز اندونیزیا را در چهار دهه اخیر پیش بینی کند.

جاکارتائی که زمانی می شناختم به صورت یک شهر پر جنب و جوش با تقریباً ده میلیون جمعیت، ساختمان های سر به آسمان کشیده که هتل اندونیزیا در کنارشان حقیر به نظر می رسد، و مراکز فرهنگی و تجاری پر رونق، توسعه یافته است. زمانی که با دوستان اندونیزیائی خود در میان گاو میش ها و بزها در مزارع برنج می دویدیم (خنده حضار). نسل نوینی از مردم اندونیزیا بوجود آمده که در زمره مجهزترین مردمان جهان به حیث ارتباطات، مانند شبکه تلفن سیار و شبکه های اجتماعی، قرار دارد. زمانی که کشور جوان اندونیزیا به محدوده محیط داخلی خود می اندیشید، یک اندونیزیا پیشرفته اکنون در منطقه آسیا اقیانوس آرام و در اقتصاد جان نقش مهمی ایفا می کند. (کف زدن حضار).

این تحول به عرصه سیاست نیز گسترش یافته است. موقعی که پدراندر من کوچک بود شاهد آن شد که پدر و برادر بزرگترش خانه خود را ترک می کنند تا در مبارزه برای استقلال اندونیزیا بجنگند. خوشحالم که زمانی به اینجا آمده ام که روز قهرمانان است، یادروز مردم بیشمار اندونیزیا که به خاطر این کشور بزرگ جان خود را نثار کردند. (کف زدن حضار).

زمانی که بود و باش خود را به جاکارتا منتقل کردم، سال 1967 بود، یعنی زمانی که کشور تازه آلام بزرگ و جنگ در بخش های مختلف را پشت سر می گذاشت. با وجودی که پدران من در اردو خدمت کرده بود، خشونت و کشتار در طول آن دوره نا آرامی های سیاسی عمدتاً برای من ناشناخته بود زیرا خانواده اندونیزیایی و دوستان من از آن صحبتی به میان نمی آوردند. در خانواده من، مانند بسیاری از خانواده های دیگر در سراسر اندونیزیا، خاطرات آن دوران به حیث یک پدیده نامرئی وجود داشت. مردم اندونیزیا به استقلال نائل شده بودند اما از هراس چندان فاصله نداشتند. مردم غالباً از بیان عقاید خود هراس داشتند.

در سالیانی که از آن زمان سپری شده، اندونیزیا مسیر خود را از میان یک تحول دموکراتیک فوق العاده سپری کرده و از حکومت مشیت آهنین به حکومت مردمی رسیده است. در سالیان اخیر، جهان با امید و ستایش ناظر آن بوده است که مردم اندونیزیا انتقال صلح آمیز قدرت و انتخاب مستقیم رهبران خویش را پذیرفته است. و در حالی که رئیس جمهور و مجلس مقننه نمودار دیموکراسی شما به شمار می روند، دیموکراسی شما بر پایه موازنه قوای سه گانه مملکتی محکم و استوار شده است و دارای یک جامعه مدنی پویا، احزاب سیاسی و اتحادیه های مسلکی، رسانه ها زنده و پر جوش و ابتعای اشتراک کننده است که تضمین کرده اند که اندونیزیا هرگز به دیموکراسی پشت نخواهد کرد و به قهقرا سوق نخواهد یافت.

اما حتی در حالی که این سرزمین جوانی من به شکل های گوناگون تغییر کرده، آن جنبه هائی از اندونیزیا که من خوش داشتم – یعنی آن روحیه سازگاری و شکیبائی که در قانون اساسی شما مدون شده و در وجود مساجد و کلیساها و معابد شما که در کنار یکدیگر بنا شده اند متجلی است و در مردم شما به چشم می خورد کماکان زنده است. (کف زدن حضار). آن «بهینکا تونگال ایکا» (یعنی یگانگی در چندگانگی). (کف زدن حضار). این است بنیان سرمشق اندونیزیا برای جهانیان. به این دلیل است که اندونیزیا در قرن بیست و یکم چنین نقش مهمی ایفا می کند.

از اینرو، من به حیث یک دوست و ضمناً به حیث یک رئیس جمهوری که جویای اشتراک عمیق و پایدار بین دو کشور مان میباشد به اندونیزیا باز می گردم. (کف زدن حضار). زیرا امریکا و اندونیزیا به حیث دو کشور پهناور و دو همسایه در دو سوی اقیانوس آرام، و مهم تر از هر چیز به حیث دو دیموکراسی – با علائق و ارزش های مشترک به هم پیوند یافته اند.

دیروز رئیس جمهور یودهویونو و من یک «اشتراک جامع» جدید را بین امریکا و اندونیزیا اعلام کردیم. ما پیوندهای موجود بین حکومت های خود را در بسیاری عرصه های مختلف توسعه می دهیم و، به همان اندازه مهم، پیوندهای موجود بین ملت هایمان را توسعه می دهیم. این اشتراک بین دو قدرت برابر است که در علائق متقابل و احترام متقابل ریشه رویانده است.

در بقیه اوقات امروزم مایلم درباره این صحبت کنم که چرا سرگذشتی که هم اکنون تعریف کردم - یعنی سرگذشت اندونیزیا از روزگار اقامت من در اینجا - تا این حد برای امریکا و برای جهان اهمیت دارد. من بر سه عرصه که از نزدیک به هم مرتبط اند و برای پیشرفت بشریت اهمیت بنیانی دارند تمرکز می کنم، یعنی انکشاف، دیموکراسی و ایمان مذهبی.

اول، دوستی بین امریکا و اندونیزیا می تواند به علاقه متقابل ما به انکشاف خدمت کند.

موقعی که من به اندونیزیا نقل مکان کردم، بمشکل می توانستیم آینده ای را تجسم کنیم که سعادت و رفاه خانواده ها در شیکاگو و جاکارتا به هم مرتبط باشند. اما اقتصادهای ما اکنون جهانی می باشند و اندونیزیائی ها هم وعده و هم وعید جهانی شدن - از ضربه بحران مالی آسیا در دهه 1990 تا رهایی میلیون ها نفر از چنگال فقر به مدد توسعه تجارت و کسب و کار -- را تجربه کرده اند. معنایش - و آنچه که در بحران اقتصادی اخیر آموختیم - این است که ما از موفقیت یکدیگر بهره می بریم.

امریکا از اینکه اندونیزیا رو به انکشاف و پیشرفت برود و تنعم به شکلی گسترده میان مردم اندونیزیا توزیع شود نفع می برد زیرا یک طبقه متوسط رو به ترقی در اینجا به آن معناست که بازارهای جدیدی برای محصولات ما گشوده می شود، همانطور که امریکا بازاری برای محصولات می باشد که از اندونیزیا می آید. به این نحو، ما در اندونیزیا بیشتر سرمایه گذاری می کنیم، صادرات ما تقریباً پنجاه فیصد افزایش یافته و ما در ها را به روی امریکائیان و اندونیزیائی ها می گشائیم تا با یکدیگر کار و تجارت کنند.

امریکا در یک اندونیزیای که نقش بر حق خود را در شکل بخشیدن به اقتصاد جهان بازی کند نفع دارد. گذشت روزگاری که هفت یا هشت کشور می توانستند گرد آیند و استقامت بازارهای اقتصادی جهان را تعیین کنند. به این دلیل است که گروه کشورهای بیستگانه اکنون مرکز همکاری اقتصادی بین المللی شده اند تا اقتصادهای رو به انکشاف مانند اندونیزیا نفوذ

و مسئولیت بیشتری در هدایت اقتصاد جهان داشته باشند. اندونیزیا باید از طریق رهبری خود در گروه ضد فساد 20 کشور و با نمونه بودن در پذیرش شفافیت و مسئولیت، در صحنه بین المللی مقام رهبری داشته باشد.

امریکا در یک اندونیزیا که انکشاف دوامدار را پیگیری کند نفع دارد زیرا نحوه ای که ما انکشاف می یابیم تعیین کننده کیفیت زندگی ما و صحت سیاره ما می باشد. به این دلیل است که ما تکنالوجی های انرژی پاک را که بتواند به صنایع نیرو ببخشد و منابع طبیعی گرانبهای اندونیزیا را حفظ کند انکشاف می دهیم و امریکا از رهبری قوی کشور شما در تلاش جهانی برای مبارزه با تغییرات آب و هوا استقبال می کند.

بالتر از همه، امریکا از موفقیت مردم اندونیزیا سود می برد. ما باید زیر خبرهای روز، بین مردم دو کشورمان پل های تفاهم ایجاد کنیم زیرا دو کشور در امنیت و رفاه آینده خود اشتراک دارند. این دقیقاً کاری است که ما با همکاری بیشتر میان دانشمندان و محققین خود و با همکاری برای ترویج صنعت و کار آفرینی، انجام می دهیم. من بخصوص خوشحالم که تعهد کرده ایم تعداد محصلان امریکائی و اندونیزیائی را در دو کشورمان دو برابر کنیم (کف زدن حضار). مایلیم تعداد بیشتری محصلین امریکائی برای تحصیل به این کشور بیایند و تعداد بیشتری محصلین از اندونیزیا به امریکا بیایند. ما می خواهیم با ایجاد تفاهم بیشتر میان جوانان ما در قرنی که تازه آغاز شده پیوندهای جدیدی بوجود آوریم.

اینها مسائلی اند که در زندگی روزمره ما واقعاً اهمیت دارند. انکشاف، هر چه نباشد، فقط درباره میزان رشد و ارقام موجود روی یک ورق کاغذ نیست بلکه درباره این است که یک کودک بتواند مهارت هائی را بیاموزد که برای موفق شدن در یک دنیای در حال تحول ضرورت دارد. در این باره است که آیا یک فکر و ابتکار خوب امکان می یابد رشد کند و به یک صنعت یا تجارت مبدل شود و در دایره فساد، خفه نشود. درباره آن است که آیا آن نیروهائی که جاکارتا را که من زمانی می شناختم دگرگون ساخته -- یعنی تکنالوجی و تجارت و جریان افراد و اجناس -- بتواند به زندگی بهتری برای انسان ها، یک زندگی واجد شأن و فرصت منجر می شود یا نه.

این نوع انکشاف از نقش دیموکراسی جداشدنی نیست.

امروزه، گاهی می‌شنویم که دیموکراسی راه پیشرفت اقتصاد را مسدود ساخته است. این یک استدلال جدید نیست. بخصوص، در زمان‌های تغییر و نامطمئنی اقتصادی، برخی خواهند گفت که با گرو دادن حق انسان‌ها در ازاء قدرت دولت، آسان‌تر می‌توان به انکشاف میانبر زد. اما این چیزی نیست که من در سفرم به هند دیدم، و چیزی نیست که در اندونیزیا می‌بینم. کامیابی‌های شما نشانگر آن است که دیموکراسی و انکشاف، یکدیگر را تقویه می‌کنند.

مانند هر دیموکراسی، شما در این راه با شکست‌هایی نیز رو به رو شده‌اید. امریکا هم از این قاعده مستثنی نیست. قانون اساسی ما از کوشش برای «ایجاد یک اتحاد کامل‌تر» سخن به میان آورده و این همان مسیری است که از آن زمان تا کنون طی کرده‌ایم و جنگ داخلی و مبارزات برای اعطای حقوق برابر به همه اتباع خود را تحمل کرده‌ایم. اما دقیقاً همین کوشش است که به ما امکان می‌دهد ضمن اینکه به یک جامعه عادل‌تر و آزادتر مبدل می‌شویم، توانا‌تر و متنعم‌تر هم شویم.

اندونیزیا مانند هر کشوری دیگری که از استیلای استعمار در قرن گذشته سر بلند کرده برای کسب حق تعیین سرنوشت خویش مبارزه و ایثار کرده است. این همان چیزی است که به «روز قهرمانان» مربوط می‌شود - یک اندونزیایی که متعلق به اندونیزیایی‌ها باشد. اما شما نیز نهایتاً تشخیص دادید که آزادی نمی‌تواند و به آن معنا نیست که یک مستبد داخلی را جانشین پنجه قوی یک استعمارگر سازید.

البته، دیموکراسی مقداری آشفتگی به همراه دارد. همه افراد نتایج هر انتخابات را نمی‌پسندند. شما با فراز و نشیب‌هایی مواجه می‌شوید. اما این طی طریق به زحمتش می‌ارزد و از رأی دادن در انتخابات فراتر می‌رود. به نهادهای نیرومندی نیاز است تا جلوی قدرت -- جلوی تمرکز قدرت گرفته شود. به بازارهای باز نیاز است تا افراد امکان موفقیت بیابند. به مطبوعات و یک نظام فضائیه مستقل نیاز است تا تعدیات و تجاوزات ریشه کن شود و بر مسئولیت و پاسخگویی پافشاری شود. به جامعه باز و اتباع فعال نیاز است تا نابرابری و بیعدالتی را نفی کنند.

نیروهای وجود دارند که اندونیزیا را به پیش می‌رانند. و این امر مستلزم امتناع از تحول فساد است که راه فرصت را سد می‌کند؛ مستلزم تعهد نسبت به شفافیت است که به هر اندونیزیایی در حکومت کشورشان نقش می‌دهد، و مستلزم این اعتقاد است که آزادی که

اندونیزیایی‌ها برای نیل به آن مبارزه کرده اند همان چیزی است که این کشور بزرگ را یکپارچه نگه میدارد.

این پیامی است که ایندونیزیای هائی که این تجربه دموکراتیک را پیش برده اند - از کسانی که در جنگ سورابایا که امروز پنجاه و پنجمین سالروز آن است جنگیدند؛ پیامی است به دانشجویانی که در دهه 1990 برای دیموکراسی به راه پیمائی مسالمت آمیز پرداختند؛ پیامی است به رهبرانی که انتقال مسالمت آمیز قدرت را در این قرن جدید پذیرفتند. زیرا، نهایتاً، حقوق اتباع است که این «نوسانتارا»ی جالب توجه را که از «سابانگ» تا «مراوکه» امتداد دارد به هم پیوند می دهد (کف زدن حضار). - این پا فشاری که با هر کودک که در این کشور به دنیا میآید، صرفنظر از اینکه از جاوا می آید یا از آچی، از بالی یا پاپوآ، باید با مساوات رفتار شود. (کف زدن حضار).

آن کوشش شامل سرمشقی است که اندونیزیا به سایر کشورها می دهد. اندونیزیا مبتکر تأسیس «مجمع دیموکراسی بالی» بود که یک مجمع باز است که کشورها تجارب و بهترین روش های خود را در راستای ترویج دیموکراسی با یکدیگر در میان می گذارند. اندونیزیا همچنین در صف مقدم تلاش برای جلب توجه بیشتر به حقوق بشر در جامعه آسیان است. ملت های آسیای جنوب شرقی باید این حق را داشته باشند که سرنوشت خویش را خود تعیین کنند و امریکا از آن حق قویاً پشتیبانی می کند. اما مردم آسیای جنوب شرقی هستند که باید حق تعیین سرنوشت خویش را نیز داشته باشد. به این دلیل است که ما انتخابات اخیر برما را که نه آزاد بود و نه منصفانه، محکوم کردیم. به این دلیل بود که ما از جامعه مدنی زنده شما در همکاری با همتایان خود در سراسر منطقه پشتیبانی می کنیم زیرا دلیلی ندارد که حرمت حقوق بشر در سرحد هر کشور متوقف شود.

انکشاف و دیموکراسی -- این فکر که برخی ارزش ها جهان شمول هستند -- ملازم یکدیگرند. تنعم بدون آزادی صرفاً فقر از نوعی دگر است. چون آرمان هائی وجود دارند که افراد بشر در آن اشتراک دارند - آرمان هائی چون آزادی آگاهی از اینکه رهبر شما به شما پاسخگو می باشد، و شما را به خاطر اینکه با آنها هم عقیده نیستید، محبوس نمی کنند، و فرصت برخورداری از تحصیل و کار در شرائط کرامت، آزادی اجرای شعائر دینی خود بدون ترس یا محدودیت. اینها ارزش های جهان شمول است و باید همه جا مراعات شود.

مذهب آخرین موضوعی است که مایلیم امروز درباره آن صحبت کنم و مانند دیموکراسی و انکشاف برای سرنوشت اندونیزیا جنبه اساسی دارد.

اندونیزیا مانند دیگر کشورهای آسیائی که من در این سفر از آنها دیدار می کنم عمیقاً به روحانیت اعتقاد دارند – جائی است که همه مردم خدا را به شیوه های گوناگون و متعدد پرستش می کنند. علاوه بر تنوع بسیار، موطن بزرگترین جمعیت مسلمان جهان است – حقیقتی که من در کودکی که بانگ اذان را در سراسر جاکارتا می شنیدم از آن آگاه بودم.

همانطور که افراد تنها با دین خود شناخته نمی شوند اندونیزیا به داشتن بزرگترین جمعیت مسلمان جهان شهرت دارد. ولی ما همچنین می دانیم که روابط بین امریکا و جوامع اسلامی سال ها تیره بوده است. من به حیث رئیس جمهور این اولویت را برای خود در نظر گرفته ام که شروع به مرمت این روابط کنم. (کف زدن حضار). به حیث بخشی از آن کوشش، در ماه جون سال گذشته به قاهره رفتم و خواستار آغاز نوینی بین امریکا و مسلمانان سراسر جهان شدم تا راهی بوجود آید که از اختلافات خود فاصله بگیریم.

من در آن زمان گفتم و اکنون نیز بار دیگر می گویم که هیچ سخنرانی نمی تواند به تنهایی سال ها عدم اعتماد را ریشه کن کند. اما در آن زمان باور داشتم و امروز هم باور دارم که ما یک گزینش داریم. می توانیم انتخاب کنیم که اختلاف های ما، مشخصه ما می باشد و میتوانیم که به سرنوشت سوء ظن و عدم اعتماد تن دهیم. یا می توانیم این راه را انتخاب کنیم که به امر دشوار تر ایجاد زمینه ای مشترک پردازیم و متعهد شویم که راه یکنواخت پیشرفت ببیمائیم. می توانم به شما قول بدهم که هر مشکلاتی که پیش آید، امریکا به پیشرفت بشر پایبند خواهد ماند. ما چنین هستیم. چنین کرده ام و چنین هم خواهیم کرد. (کف زدن حضار).

ما از مسائلی که سالهای بیشمار تنش بوجود آورده – مسائلی که در قاهره شرح دادم -- بخوبی آگاهیم. در 17 ماهی که از آن زمان گذشته ما به پیشرفت هائی دست یافتیم اما بسیاری کارها باقی مانده است که باید انجام دهیم.

غیرنظامیان بیگناه در امریکا، اندونیزیا، و سراسر جهان هنوز هدف افراطیون خشونتگرا می باشند. من روشن ساخته ام که امریکا با اسلام در جنگ نبوده و هرگز نخواهد بود. در عوض، همه ما باید به شکست دادن القاعده و یارانش که نمی توانند مدعی رهبری هیچ دینی

– و مسلماً دینی مانند دین مبین جهانی اسلام -- باشند همت بگماریم. در حقیقت، اینجا در اندونیزیا، شما در ریشه کن کردن افراطیون و مبارزه در برابر خشونت پیشرفت کرده اید.

در افغانستان، ما به همکاری با ائتلافی از کشورها ادامه می دهیم تا ظرفیت حکومت افغانستان را افزایش دهیم بطوری که آینده خود را تأمین کند. منفعت مشترک ما در این است که در آن سرزمین جنگ زده صلح بوجود آوریم – صلحی که برای افراطیون خشونتگرا مأوای امن بوجود نیاورد بلکه برای مردم افغانستان امید بیاورد.

ضمناً، ما در مورد یکی از تعهدات اصلی خود – یعنی کوشش برای پایان بخشیدن به جنگ در عراق – پیشرفت کرده ایم. تقریباً صد هزار عسکر امریکائی در دوره ریاست من عراق را ترک کرده اند. عراقی ها مسئولیت کامل امنیت خویش را به عهده گرفته اند. و ما به پشتیبانی از عراق در تشکیل حکومتی که نماینده همه مردم باشد ادامه می دهیم و همه عساکر خود را به امریکا باز می گردانیم. (کف زدن حضار).

در شرق میانه ما با تلاش های اولیه نارسا و وقفه هائی در پیشرفت مواجه بوده ایم اما در پیگیری صلح، کوشا و ثابت قدم بوده ایم. اسرائیلی ها و فلسطینی ها مذاکرات مستقیم صلح را از سر گرفته اند اما موانع عظیم هنوز در میان است. نباید با تصورات واهی بپنداریم که صلح و امنیت به آسانی به دست می آید. اما شکی وجود ندارد که ما از هیچ کوششی برای دستیابی به نتیجه ای عادلانه و به نفع همه طرف های ذینفع باشد -- یعنی وجود دو کشور اسرائیل و فلسطین که در صلح و امنیت در جوار یگدیگر زندگی کنند -- فروگذار نخواهیم بود. این است هدف ما. (کف زدن حضار).

حل همه این مسائل متضمن مشکلات و ثمرات فوق العاده می باشد زیرا دنیای ما کوچک تر شده و در حالی که قوت هائی که ما را به هم می پیوندند امکانات و نعمت های سرشار بوجود آورده، کسانی را هم که می کوشند پیشرفت را از مسیر خارج سازند قوی تر می سازد. یک بمب در یک بازار می تواند جوش و رونق تجارت روزمره را محو کند. زمزمه یک شایعه می تواند حقیقت را ملوث سازد و بین جوامعی که با هم در صلح و صفا میزیسته اند خشونت به پا کند. در عصر تحولات سریع و برخورد فرهنگ ها، آنچه که به حیث انسان در آن اشتراک داریم گاهی ممکن از دست برود.

اما من ایمان دارم که هم تاریخ امریکا و هم اندونیزیا باید مایه امید ما باشند. داستانی داریم که در شعارهای ملی ما منعکس و متبلور است. در امریکا، شعار ما این است: «از چندانگی، یگانگی زائیده می شود. در زبان لاتین به آن *E pluribus unum* گفته می شود که همانا معادل شعار کشور شما یعنی *Bhinneka Tunggal Ika* می باشد که باز هم معنای آن «وحدت، از تنوع» بوجود می آید. (کف زدن حضار). ما دو ملت هستیم که راه های جداگانه ای پیموده ایم. با این حال، ملت های ما نشان داده اند که صدها میلیون انسانی که عقاید متفاوت دارند می توانند در سایه آزادی زیر یک پرچم متحد شوند. ما اینک به مدد جوانانی که در مکتب های یکدیگر تحصیل می کنند -- از طریق تحکیم پیوندها میان کارآفرینانی که باعث تنعم بیشتر می شوند و از طریق پذیرش ارزش های بنیانی دیموکراسی و آرمان های بشری آن اشتراک در انسانیت را تقویت کنیم.

من پیش از آنکه به اینجا بیایم از مسجد استقلال - عبادتگاهی که در زمانی که در جاکارتا میزیستم در حال ساختن بود - دیدن کردم. من مناره سر به آسمان کشیده و گنبد با شکوه و فضای پذیرای آن را ستودم. اما نام و تاریخ نیز مبین آن خصوصیتی است که اندونیزیا را عظمت بخشیده است. نام آن، استقلال، و ساختمان آن، به نحوی گواه مبارزه ای است که این ملت کرده تا به کسب آزادی نائل شود. مضافاً، این خانه و جایگاه عبادت هزاران هزار مسلمان، توسط یک معمار مسیحی طراحی شده است.

چنین است روحیه ملت اندونیزیا. چنین است پیام فلسفه اندونیزیا، یعنی «پاناکاسیلا» که همه معانی را در بر می گیرد. (کف زدن حضار). سراسر این مجمع الجزایر حاوی برخی از زیباترین آفرینش های خداوند است، در آن جزایری از زیر آب های اقیانوسی که نامش را صلح گذاشته اند سر بیرون آورده، و مردمانش تصمیم گرفته اند که خدای خویش را به گونه ای می خواهند پرستند. اسلام در اینجا جلال و شکوه دارد، و ادیان دیگر نیز در اینجا شکوفا می باشند. دیموکراسی نوظهور، انکشاف را تقویه کرده است. سنت های کهن دیرپا مانده اند و قدرتی که قد علم کرده به پیش می رود.

این به معنای آن نیست که بگوئیم اندونیزیا دارای هیچگونه نقص نیست. هیچ کشوری فاقد نقص نیست. اما در اینجا می توانیم این توانائی را سراغ بگیریم که بر تفاوت های نژادی، منطوقی و مذهبی را پل تفاهم می زند - آن توانائی که انسان را قادر می سازد خود را در وجود دیگران نیز بیابد. من به حیث طفلی از نژادی دیگر که از کشوری دور دست به اینجا آمدم این روحیه را در عبارتی که در خوشامد گوئی به من گفته شد حس

کردم: «سلامت داتانگ». به حیث یک مسیحی ضمن دیدار از یک مسجد کلمات یک رهبر را که انگیزه من از دیدار از آن مسجد را جویا شد شنیدم که می گفت: «مسلمانان هم اجازه می یابند از کلیساها دیدن کنند. همه ما مؤمنان و بندگان خدا هستیم.»

آن جرقه اولوهیت در وجود یکایک ما می درخشد. ما نمی توانیم به شک و بدبینی و یأس تسلیم شویم. سرگذشت اندونیزیا و امریکا باید ما را خوش بین سازد زیرا به ما می گوید که تاریخ، جانب پیشرفت بشر را گرفته، وحدت نیرومند تر از تفرقه است، و مردم جهان می توانند در صلح و صفا با یکدیگر زندگی کنند. باشد که دو ملت ما، به همکاری یکدیگر، با ایمان و عزم، در این حقایق با تمام بشریت اشتراک داشته باشند.

سباگائی پنتوپ، سایا منگوکاپکان کپادا سلوروه راکیات ایندونزیا: تریما کاسیح آتاس. تریما کاسیح. اسلام العلیکم. متشکرم.

پایان.  
ساعت ۱۰:۳۰ صبح